

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۱۴

## حال و مقام در عرفان اسلامی

شاپور نورآذر<sup>۱</sup>

### چکیده:

با تامل و اندیشیدن درباره حال و مقام در عرفان و تصوف در می‌یابیم که عارفان زیادی افکار تصوف و اصطلاحات عرفانی و گفتار مشایخ را با ذوقیات شعری خود آمیخته‌اند و در قالب نظم درآورده‌اند. در کل می‌توان گفت که تصوف جنبه عملی عرفان است و صوفی از طریق سیر و سلوک و کسب مقامات و نیل به احوال به مشاهده می‌رسد و حق را به دیده دل می‌بیند و طریق تصوف بهترین راه معرفت حق است و صوفیان بهترین طبقه از مردم هستند و حال ذوقی آنها نیکوترین احوال است. حال احساساتی که نفس سالک صوفی را پر می‌سازد و آن از بخشش و کرم خداوندی است؛ مقام ایستگاهی از عبادات و مجاهدات است که بنده در مقابل پیشگاه خداوندی می‌ایستد و از همه قطع امید می‌کند تا به او بپیوندد.

### کلید واژه‌ها:

حال، مقام، تصوف، عرفان اسلامی.

---

<sup>۱</sup> - مری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد پارس آباد مغان، دانشگاه آزاد اسلامی، پارس آباد مغان، ایران.

## پیشگفتار

تصوف و عرفان حاصل تلاش انسان در طی تاریخ اسلام و ایران و جهان در جهت پاسخگویی به پرسش کلان انسان پیرامون مبدا هستی و روش برقراری ارتباط با آن است. حال تجربیات سالک در مسیر حرکت به سوی مبدا هستی است که آمد و شد آن خارج از اختیارات سالک است و در بخش مواهب و حوزه عنایات ربانی قرار می‌گیرد. و مقام بر خلاف حال جزو مکاتب است و حاصل تلاش انسان و ریاضت‌ها و تحمل سختی‌های اوست.

تصوف یا عرفان در نزد مسلمانان طریقه‌ای آمیخته از فلسفه و مذهب است که به عقیده پیروان آن راه وصول به حق تنها از آن طریق ممکن است. این وصول به کمال و حق وابسته به سیر و تفکر و مشاهداتی است که به وجد و حال و ذوق منجر می‌شود و در نتیجه به نحو اسرارآمیزی انسان را به خدا متصل می‌کند، پیروان این طریقه به صوفی و عارف معروفند و آنان خود را اهل حق می‌نامند.

صوفیان برآنند که بین طلب و طالب و مطلوب و عشق و عاشق و معشوق وحدت برقرار کنند و اینها همه یکی شوند تا ذات حق همه جا جلوه گر و نمایان شود. (عطاری، ۱۳۲۵) از وظایف صوفی می‌توان به داشتن پیر و مرشد، خرقة گرفتن از دست شیخ، خانقاه رفتن، چله نشستن و ریاضت کشیدن و شرکت در مراسم رقص و سماع و غیره.... (انصاری، ۱۳۷۵)

### پیشینه تحقیق:

حال و احوال را در تعریف و عرفان اسلامی معادل چیزی دانسته‌اند که در مکتوبات و مباحث جدید فلسفه دین تحت عنوان «تجربه دینی» یا «تجربه عرفانی» از آن یاد می‌شود؛ بر این اساس گاه احوال و تجربه دینی را مترادف هم بکار برده‌اند. (نویا، ۱۳۷۳)

عرفان تاریخی به قدمت تاریخ بشر دارد. این گرایش در میان انسانها، چه در بین پیروان ادیان الهی و چه خارج از این دایره همواره وجود داشته است. گرایش به معنویت، از شکل‌های ابتدایی آن در اقوام و ملل مختلف تا صورتهای متعادلی آن را در ادیان الهی می‌توان در تاریخ ردیابی کرد. (فناپی اشکوری، ۱۳۹۶)

عرفان ریشه در فطرت و دین فطری دارد و در میان اقوام و ادیان دیگر نیز وجود دارد. ولی عرفان مسلمان با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی و همراه کردن اندیشه‌های خود با فلسفه، عرفان نظری و عرفان عملی را اغنای خاصی بخشیدند. دانش عرفان از آن جا که موضوعش به ذات و اسماء خداست و هدفش رسیدن به توحید می‌باشد، برترین علم شمرده شده است. (یثربی، ۱۳۹۲)

## دوره آغازین عرفان اسلامی:

عرفان اسلامی از جهت محتوا با خود اسلام همزاد است و اگر چه اسم و رسم تصوف، شکل‌گیری و امتیاز گروهی را در قرن اول نپذیریم، اما نمی‌توان وجود مفاهیم علمی و عملی عرفان را در قرن اول هجری منکر شد. زیرا تحقیقاً می‌توان گفت که همه آنچه عرفا به تدریج در دوره‌های مختلف بدست آورده‌اند، در تعالیم شخص پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و صحابه ایشان می‌توان دید.

**دوره بالندگی و تکامل:** در این دوره تشکیلات و سلسله مراتب گروهی، سنن و آداب صوفیان شکل کامل خود را پیدا می‌کند و آن چنان در اجتماع حضور پیدا می‌کند که در بعضی مواقع به عمده‌ترین مسئله اجتماعی آن عصر بدل می‌شود. در این دوره عرفان عملی از جنبه‌های خود به کمال می‌رسد و از ویژگی‌های این دوره اوج‌گیری احساسات عرفانی است و عرفان اسلامی در این دوره با سایر نحله‌های نوپدید مسلمانان مانند فلاسفه و متکلمین رابطه جدی برقرار می‌کند.

**دوره شکوفایی و اوج:** شکوفایی و اوج‌گیری بعد معرفتی عرفان اسلامی که عمده‌ترین خصوصیت این دوره است؛ در این دوره سه حوزه دین، دل و عقل به هم نزدیک می‌شوند و همچنین دین‌شناسی عرفانی در این دوره اوج یافت.

**دوره افول:** در تمام قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم ظهور محققان بزرگ عرفانی افت محسوسی دارد؛ در این دوره سلسله صوفیان به حیات خود ادامه می‌دهند؛ اما شخصیت برجسته عرفانی مثل قبل وجود ندارد.

**دوره احیاء و بازیابی:** عرفان در این دوره با زبان فلسفه رخ می‌نماید و فلسفه در سمت حامی عرفان به اثبات و تبیین مبانی عرفانی می‌پردازد؛ از ویژگی‌های فوق‌العاده این دوره نزدیکی متقابل عرفان و تشیع به یکدیگر است و در این دوره سلسله‌های عرفانی نیست به قبل ضعیف می‌شود. (امینی نژاد، ۱۳۹۰)

## عرفان اسلامی:

جهان هستی از سه طریق انسان عارف را به ملکوت خود رهنمون می‌سازد و در پرتو اشعه ملکوتی که بر جهان هستی می‌تابد، به بارگاه ربوبی رهسپار می‌نماید. این سه طریق عبارتند از:

- ۱- شکوه جمال هستی ۲- جلال قانونمندی هستی ۳- احساس حیات در عالم طبیعت.

از دیدگاه عرفان مثبت، رکورد و جمود انسانی در این دنیا از نظر ارزش بدتر از نیستی است و بیرون از منطقه ارزشهاست و اینکه بعضی از شعرا می‌گویند:

موجیم که آرامش ما در عدم ماست

ما زنده آنیم که آرام نگیریم

پس در عرفان مثبت اسلامی؛ انسان عارف در عین برقرار کردن ارتباط تکاملی با خدا، گنج گرانمایه وجود خود برخوردار می‌گردد. (جعفری، ۱۳۸۹)

### حال و مقام در عرفان اسلامی:

حالات و مقامات عارفان، همان منازل و مواقفی است که سالک باید بپیماید تا قرین ساخت رویی شده یا بدان قریب یابد. صوفیان در مورد تجارب نفس در سیر و سلوک، مابین منازل روحانی گذرا با منازل پایدار تمایز قائل هستند و در اصطلاح، منازل پایدار را در «مقام» وی دیگری را «حال» می‌نامند. اولین مأخذ احوال و مقامات قرآن است که تلاوت و ختم آن همواره نزد زهاد و عباد متصوفه رایج بوده است و در مرحله اول عناوین اخلاقی و معنوی به نظر آمده‌اند. و سپس با طرز تأویلی که صوفیه در آیات متضمن این آیات داشته‌اند و به عناوین عرفانی مبدل شده‌اند. (شبستری، ۱۳۸۲)

به اعتقاد مسلمانان، عرفان اسلامی عالی‌ترین روش، علم خداجویی است و حقیقت آن بر آمده از متن اسلام است که در دامن فرهنگ اسلامی، رشد و تکامل پیدا کرده است مسلمانان اعتقاد دارند که عرفان اسلامی کاملترین نوع عرفان را در جهان بوجود آورده است. مسلمانان معتقدند، عرفان اسلامی در میان مکاتب و دیگر علوم اسلامی جهانین نگر مانند فلسفه، کلام و اخلاق به مراتب با تعالی و جدیت بیشتر به دنبال حقیقت و خداجویی است و می‌توان از آن به عنوان علمی یاد کرد. (مطهری، ۱۳۹۵)

### پیدایش تصوف و تحول آن:

در میان هیچ قوم و ملتی نیست که نوعی عرفان وجود نداشته باشد، خواه آن جامعه بدوی و ابتدایی باشد و خواه پیشرفته، نهایت آن که در هر جامعه و محیطی تصوف و عرفان به رنگ همان جامعه و محیط در می‌آید؛ چنانکه در تصوف اسلامی و ایرانی نیز رنگ ایرانی و اسلامی دارد. (نقوی، ۱۳۸۷) تصوف یکی از شعب و فرق دین اسلام است و آن هم فرقه‌ای است مانند فرقه‌های دیگر اسلامی، فرقه و مذهبی است نظیر حنبلی، شافعی، حنفی، مالکی، شیعه اسماعیلی و غیره.

از آنچه گفتیم چنین بر می‌آید که افکار و آداب تصوف را می‌توان به سه اصل عمده برگرداند:

۱- زهد و تزکیه نفس، ریاضت و عزلت ۲- عشق و محبت به ذات حق و کائنات ۳- وحدت

وجود و اتصال به حق و فنای در وی. (انصاری، ۱۳۷۵)

### چشم‌اندازی از تصوف:

تصوف یکی از جریان‌های مهم اجتماعی و فکری ایرانیان بعد از اسلام و مسلمانان دیگر است و صوفیه که پیروان این مکتب اند؛ یکی از فرقه‌های نیرومند و فعال اسلامی به شمار می‌روند که در حیات اجتماعی، ادبی و فرهنگی مسلمین تاثیر به‌سزایی به جا گذاشته‌اند. پیرو طریقه تصوف را صوفی، عارف، درویش، سالک، رونده و راهرو می‌نامند. مهم‌ترین نکته‌ای که صوفیان بدان پای بندند و آن را هدف نهایی سیر و سلوک خود قرار داده‌اند عشق به خداوند و رسیدن به او در همین جهان است. به گفته دیگر «صوفیه خود را پیرو آیین محبت و عاشق حق می‌دانند زیرا معتقدند تمام کائنات و ذرات عالم همه به ذات خداوند متصلند و همه با هم مجموعه یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دهند و همه به هم عشق می‌ورزند و یکدیگر را دوست می‌دارند و جذب می‌کنند، این عقیده را وحدت وجود می‌نامند که معنی آن اعتقاد به اتحاد و اتصال بین خالق و مخلوق است. (انصاری، ۱۳۷۵)

چون همه چیز جلوه‌ای از ذات خداست پس صوفی عاشق همه عالم است. عارف برای رسیدن به حق که مقصد اصلی اوست به کارهایی دست می‌زند و به راههایی می‌رود که آن را سیر و سلوک می‌گویند؛ یکی از مراحل نخستین سیر و سلوک برگزیدن راهنمایی است که صوفی را در این امر مهم یاری و رهبری می‌کند و این راهنما در ادبیات صوفیانه ما نام‌های متعددی مانند: شیخ، مراد، مرشد، ولی، پیر طریقت، پیر صحبت، پیر مغان، پیر میکده، پی می‌فروش و غیره دارد. کسی که شیخ و مرادی دارد، مرید نامیده می‌شود. «مرید همان سالک و صوفی و درویش است که از همه چیز جز خدا دل می‌کند و تنها به خدا و به قرب وی دل می‌بندد، تا شهوات دنیا از دل او برخیزد». (سهروردی، ۱۹۷۱) صوفیه شعر و نثر فارسی را از انحصار اشراف و طبقات ممتاز بیرون آوردند و آن را به خانقاه‌ها و به میان مردم بردند و زبانی تازه در نظم و نثر ایجاد کردند و سبکی به وجود آوردند که تا آن زمان بی‌سابقه بود. (زرین کوب، ۱۳۵۳)

### حال و مقام تصوف و عرفان:

تصوف عبارت است از: سیر بنده به سوی پروردگار است و زندگانی صوفی همچون سفری است به سوی او؛ و آرزومند است که از این راه به دیدار حق نائل شود و این سفر دارای مراحل است که آنها را مقامات می‌گویند؛ در اثنای این سفر امور نفسانی برای او دست می‌دهد که آنها را احوال می‌گویند.

این احوال در اوقات ویژه‌ای دست می‌دهد و عبارت از فیض ربانی است که او را فرو می‌پوشد، آنگاه بدون اراده خویش، زایل گشته و از بین می‌رود و از این رو هیچ‌گونه پیوند حتمی میان احوال

و مقامات وجود ندارد. (هجویری، ۱۹۲۶)

### فرق میان حال و مقام:

حال معنی این باشد کسی که از حق به دل بپیوندد بی آنکه از خود آن را به کسب دفع توان کرد چون بیاید؛ و یا به تکلف جذب توان کرد و برود. پس مقام عبارت بود از راه طلب و قدمگاه وی اندر محل اجتهاد و درجه وی به مقدار اکتسابش اندر حضرت حق تعالی؛ و حال عبارت بود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به دل بنده بی تعلق مجاهدت وی بدان از مقام از جمله اعمال بود و حال از جمله افضال و مقام از جمله مکاسب می‌باشد. (هجویری، ۱۹۲۶)

### تعداد و شمار مقامات و احوال:

اهل تصوف در تعداد و شمار مقامات و احوال با هم اختلاف دارند. مثلاً شیخ عطار معتقد است که «سالک طریقت مراحل را که باید طی کند و طی این مراحل را به بیابان‌های بی زینهار و بی پناه تشبیه کرده است که منتهی به قلال و کوه‌های مرتفع و استوار و تسخیرناپذیر می‌شود که سالک برای رسیدن به مقصود ناچار به عبور از این بیابان‌های مخوف و گردنه‌های مهلک است و آن را به وادی‌های سلوک تعبیر کرده است که عبارتند از هفت وادی به ترتیب: ۱- طلب ۲- عشق ۳- معرفت ۴- استغنا ۵- توحید ۶- حیرت ۷- فقر و غنا. (عطار، ۱۳۲۵)

مصنّف کتاب «اللمع» یعنی شیخ ابونصر سراج برای مقامات و احوال مراحل دیگر را رقم زده است که از جمله مقامات را در هفت مرحله به قرار: «مقام توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل، رضا؛ و حال را وصف می‌کند که عبارت است از: «حال مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین. (غنی، ۱۳۶۶)

ابونصر سراج در کتاب اللمع مجموع احوال صاحب‌دلان را به ده قسم تقسیم نموده که عبارتند از: مراقبت، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین. (طوسی، ۱۹۱۳)

### مراقبت:

مراقبت عبارت از یقین بنده است به اینکه خدا همیشه او را می‌بیند و بر زوایای درون او واقف و مطلع است، مراقب خواطر ناپسندی خواهد بود که قلب را از ذکر خداوند باز می‌دارد. (طوسی، ۱۹۱۳)

اهل مراقبت را به سه حال می‌توان شمرد: اول حال مراقبت آن است که به واسطه یقین به اطلاع خداوند بر ضمیر بنده این حال پیدا شود که فکر بد یا تلقین شیطانی به قلب او راه نیابد و چون خدا را در همه حال و همه جا حاضر و ناظر ببیند کمتر به هواهای نفسانی اسیر شود. دوم حال مراقبت

آن است که سالک در حال مراقبه کائنات را فراموش کند. یعنی به حالی باشد که در آن حال وجود یا عدم دنیا برای او یکسان باشد و چنان مراقب باشد که جز خدا هیچ چیز در فکر و ذهن او نباشد. سوم حال مراقبت آن است که؛ حال بزرگان اهل مراقبت است که مراقب خدا هستند و از خدا می‌طلبند که آنها در حال مراقبت رعایت فرماید. (عطار، ۱۳۲۵)

#### قرب:

قرب عبارت است از تقرب سالک به پروردگارش به وسیله طاعت و دوام فکر در نهان و آشکارا. اهل قرب بر سه حالتند: اول؛ متقربون به خدا به انواع طاعت برای آنکه می‌دانند خدا عالم است و نزدیک آنهاست و قادر بر آنهاست. دوم: حال کسانی است که به هرچه نگاه می‌کنند خدا را نزدیک‌تر به آن چیز می‌بینند تا خود را. سوم: حال بزرگان است که باید از مرحله مبتدیان بگذرند و به طوری فانی شوند که قرب خود را نبینند؛ یعنی خود حال قرب فراموش شود و بنده از بیخودی نداند که در حال قرب است. (عطار، ۱۳۲۵)

#### محبت:

عشق و محبت یکی از عالی‌ترین احوال عارف و از مهم‌ترین مبانی و اصول تصوف است. هجویری بحث مهم و مبسوطی از محبت دارد که ما را از مراجع بی‌نیاز می‌سازد. از جمله این که «بدان محبت خداوند تعالی به صفتی است که دوستان و دوست دارند و وی دوستان خود را دوست دارد». (هجویری، ۱۹۲۶)

#### تقسیمات محبت:

اول: محبت خداوند تعالی بر بنده است که وی را نعمت بسیار دهد و وی را در دنیا و عقبی ثواب دهد و از محل عقوبت امین گرداند و وی را از معصیت معصوم دارد و احوال رفیع و مقامات سنی وی را کرامت کند. دوم: محبت بنده بر خداوند است و آن صفتی است که اندر دل مومن مطیع پدیدار آید به معنای تعظیم و تکبیر تا رضای محبوب را طلب کند. (هجویری، ۱۹۲۶)

#### خوف:

به عقیده صوفیه خوف و رجاء در حکم دو بال سالک است که به مدد آن دو بال؛ سالک می‌تواند در فضای تقرب به خدا پرواز کند. خوف عبارت از ترس از پیش آمدن امر مکروه و ناپسندی یا از دست رفتن امر پسندیده به این معنی که انسان یا می‌ترسد که مبادا چیز بدی برای او پیش آید و یا می‌ترسد که چیز خوبی را که دارد از دستش برود. سالک هر چه به خدا عارف شود ترسش از خدا بیشتر خواهد بود زیرا حال خوف از معرفت است. (انصاری، ۱۳۷۵)

خوف حالتی است از احوال دل که سبب آن علم و معرفت است؛ تا آنجا که خطر کار آخرت ببند و اسباب هلاک خویش حاضر وغالب ببند و در آن موقع آتش در جان وی پدید آید و این دو از معرفت خیزد؛ یکی آنکه عیوب و گناهان خود را و دیگری آفت طاعات خود را به حقیقت ببیند. (کاشانی، ۱۳۸۱) عبدالله خبیق گفته‌اند «نافع‌ترین خوف‌ها آن بود که تو را از معصیت باز دارد». (حلبی، ۱۳۵۴)

#### رجاء:

رجاء در لغت عبارت است از «امید و آرزو و در اصطلاح تعلق قلب است به رسیدن محبوب و داشتن امید به زندگی خداوند است». (انصاری، ۱۳۷۵) در تعریف دیگر رجاء عبارتست از «تعلق و آویزش دل به محبوبی که در آینده به او توان رسید، به امید رحمت و اسعه خداوند، خواه با به دست آوردن سودی یا به دفع زیانی» و جایگاه این حال بعد از حال خوف از آن جهت است که آسایش و نشاط و رجاء بعد از رنج و تعب خوف صورت بندد. (کاشانی، ۱۳۶۷)

هر که در آینده انتظار نیکویی داشته باشد صاحب رجا و امیدوار است به عقیده صوفیه عبادت خداوند به امید فضل و کرم او بهتر است از عبادت به هراس از عقوبت. رجا بر سه قسم است: رجاء در صواب، رجای در وسعت رحمت خداوند، رجاء فی الله. (قشیری، ۱۳۸۱)

#### شوق:

شوق آن شوریدگی دل عاشق و دوستداران است در زمان ذکر محبوب و طلب دیدار او و آن وابسته به اندازه محبت است و نیز بازداشتن اندام‌ها از شهوت‌ها. شوق بر حسب تقسیم محبت به دو دسته تقسیم می‌شود: شوق محبان صفات به ادراک لطف و رحمت و احسان محبوب و شوق محبان ذات به لقاء و وصال و قرب محبوب. مادام تا محبت باقی بود شوق لازم باشد و عارف مجذوب به محبت خدا البته نسبت به خدا شوق دارد؛ زیرا یک نوع طلب شدید و هیجان قلبی برای وصول به محبوب است. (کاشانی، ۱۳۶۷) شوق میل و آرزوی قلبی به محبوب غایب است؛ شوق آتشی است که حق تعالی دل‌های مشتاقان را شعله ور می‌سازد و سنایی سالک مشتاق را بر بُراق شوق سوار کرده تا بدان از طبقات عالم تاریک در گذرد و به نور رسد. (حسینی، ۱۳۸۸)

#### انس:

عبارت است از «استبشار قلب و فرح آن به مطالعه جمال محبوب». (کاشانی، ۱۳۶۷) ذوالنون مصری می‌گوید: «علامت انس آن است که به خلقت انس ندهند و انس با نفس خویش دهند، تا با خلقت وحشت دهند پس با نفس خویش انس دهند». (عطار، ۱۳۲۵)



### اطمینان:

اطمینان حالت اعتماد دل است بر وکیل یعنی خداوند. اعتماد به اینکه چنانکه در خور فضل و کرم خداوندی است آنچه خیر او است و مطابق حکمت الهی است به او خواهد رسید. چون بنده به این مقام برسد دیگر هراسان نگردد؛ بلکه اعتماد تام حاصل کند و قلبش آرام شود و اطمینان بیابد. (انصاری، ۱۳۷۵)

ابونصر سراج می‌گوید اطمینان بر سه قسم است: اول اطمینان عامه، دوم: اطمینان خواص، سوم: اطمینان اخص (طوسی، ۱۹۱۳)

### مشاهده:

آنچه از مقامات و احوال ذکر شده همه مقدمه است برای رسیدن به مشاهده؛ در تعریف مشاهده می‌توان گفت: آن سخن پیوستن و نزدیکی است و آن وصلی است میان رویت عینی و رویت قلبی، یعنی محبوب را در دل چنان بیند که گویی در برابر دیدگانش است. (انصاری، ۱۳۷۵)

موضوع مشاهده و خلاصه اقوال عرفا این است که عارف کامل در هر چیزی خدا را می‌بیند و از آن متأثر می‌شود به این معنی که عارف به هر چیزی که بنگرد خواه با فکر و خواه با چیزی دیگر، باید به حالی باشد که خدا را در آن چیز ببیند تا خود آن چیز را. (عطار، ۱۳۲۵)

### یقین:

یقین یعنی «باور داشتن و به اصطلاح رویت عیان است به نیروی ایمان نه به محبت و برهان و با آن هرگونه شکی از دل عارف زدوده می‌شود». (هجوی، ۱۹۲۶)

در تعریف حال یقین آورده‌اند که آن مکاشفه‌ای است و خشنودی بنده به آنچه خدا او را قسمت کرده است و یقین پایه احوال و پایان آنهاست و بر سه وجه است: «علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین». (جامی، ۱۳۶۶)

### مقامات:

اول توبه: اولین مرحله از مراحل مقام را بنا بر بیان اکثریت اهل ذوق و عرفان مقام توبه دانسته‌اند که اساس جمله مقامات است و کلید همه نیکوئی‌ها و اصل همه نزولات و معاملات قلبی است که آلودگان به گناه و معصیت جز از این طریق پاک و مبراً نگردند. (هجوی، ۱۹۲۶)

توبه بازگشت به خدا و اول مقام از مقام سالکان است. توبه به معنی بازگشت از بی راهه و به راه آمدن است؛ راهی که با بیداری حاصل از نور عقل و شرع شناخته می‌شود. (حسینی، ۱۳۸۸)

نکته مهم این است که هر چند سنایی توبه را اولین گام برای ورود به کوی عشق الهی دانسته اما

از واژه مقام استفاده نکرده است. سنایی در به تاخیر نیانداختن توبه، به غزالی توجه دارد. او معتقد است تسویف در توبه جایز نیست و نباید از آن غافل بود. (حسینی، ۱۳۸۸)

مولوی در ارتباط با توبه، افکار و عقاید خود را مطرح می‌سازد «او توبه را به توبه عام و خاص تقسیم می‌کند» مولوی اعتقاد دارد که توبه «نصیب هرکس نمی‌شود و نقلی است که شایسته هر کسی نمی‌باشد. در نظر مولوی حتی برای توبه هم اهلیت لازم است».

سنایی توبه را از دو دیدگاه مورد توجه قرار داده است: در منظر اول چون علمای دین و شریعت به توبه می‌نگرد؛ یعنی توبه را برای پاکی دل معرفی می‌کند و همچنین عامل موثری می‌داند که آدمی در روز قیامت خجالت زده نشود و دیگری توبه و توفیق به توبه را از شروط انسانی و انسانیت می‌شمارد. (قاسم فر، ۱۳۸۹)

برای توبه سه شرط قائل شده‌اند: «ندامت، عزم به ترک گناه همیشگی، پاک کردن خویشتن از مظالم و خصومت». (ربیعی، ۱۳۹۰)

#### ورع:

ورع دوری از شبهه و بیم از افتادن در کار نارواست؛ ورع آن بود که از شبهات بیرون آیی و همواره محاسبه نفس در پیش گیری. (غنی، ۱۳۲۲)

بشر حافی گفته‌اند: سخت‌ترین کارها سه چیز است: به وقت دست تنگی سخاوت، ورع در خلوت و سخن گفتن پیش کسی که از او می‌ترسی. (عطار، ۱۳۲۵)

از حسن بصری سوال کردند که اصل دین چیست؟ گفت: ورع؛ گفتند آن چیست که ورع را تباه کند گفت طمع. (عطار، ۱۳۲۵)

#### زهد:

زهد در لغت به معنی ترک میل به چیزی است و در اصطلاح صوفیان، بیزاری و اعراض از دنیاست (قشیری) زهد نتیجه حکمت است و این از آن جهت است که حکیم کسی را گویند که بنای کارها بر اساس محکم نهاد و شک نیست که زاهد به جهت اعراض از دنیای فانی و رغبت در آخرت باقی بنای کار خود را بر قاعده محکم نهاده است. (کاشانی، ۱۳۶۷)

زهد وسیله‌ای برای پاک شدن از دلبستگی‌ها به جهان مادی و ترک امیال است؛ سالک طریقت ابتدا توبه می‌کند و سپس از نعمت‌های دنیا دست کشیده و زهد می‌ورزد و سنایی نیز به پیروی از صوفیان پیش از خود زهد را لازمه طریقت می‌داند (حسینی، ۱۳۸۸).

**فقر:**

فقر در لغت نیازمندی و در اصطلاح، نیازمند به الله و بی نیاز بودن از ماسوی الله است. شقیق بلخی گفت: سه چیز قرین فقر است: آسودگی دل، سبکی حساب و راحت نفس. (انصاری، ۱۳۷۵) مولوی فقر را مأمّن و پناهگاهی می‌داند که انسان را از دست راهزنان دنیا در امان نگه می‌دارد و معتقد است فقر رنگ سیاهی دارد و بخاطر اینکه سیاه رنگ پذیر نیست؛ اهل فقر نیز رنگ‌های دنیوی را نمی‌پذیرند. (قاسم فر، ۱۳۸۹)

سنایی می‌گوید: هر کس نخواهد رازش فاش شود باید با این سیاه روی (فقر) همراه باشد. (قاسم فر، ۱۳۸۹)

**صبر:**

صبر در لغت شکیبایی و در اصطلاح ترک شکایت از بلا به غیر خداست. (انصاری، ۱۳۷۵) هرچه پیش آید برای مومن از بلا بر آن صبر کند و از نعمت شکر آن بجای آورد. (کاشانی، ۱۳۶۷) جنید بغدادی گوید: صبر، فروخوردن تلخی هاست و روی ترش ناکردن. (عطار، ۱۳۲۵) هم غزالی و هم سنایی معتقدند که راه دین که در پی آن معرفت الهی است با صبر ممکن است و مولوی بر خلاف سنایی که صبر را در برابر سختی‌ها کار فرومایگان می‌دانست؛ صبر را قبله اهل معنی معرفی می‌کند. (قاسم فر، ۱۳۸۹) صبر و ظفر دو یار قدیم و همزاد هستند که از همدیگر جداشدنی نیستند. سنایی بر این است که مهم‌ترین یار و دوست برای دل، صبر می‌باشد. (قاسم فر، ۱۳۸۹)

**توکل:**

توکل تکیه و اعتماد کردن به آنچه نزد خداست و بریدن از آنچه در دست غیر خداست. از ابراهیم خواص پرسیدند: با چه چیز به تصوف رسیدی؟ گفت: با توکل. یکی از عرفا گفت: توکل سرّی است میان خالق و مخلوق. (انصاری، ۱۳۷۵)

سنایی اعلام می‌کند: اگر به خدا توکل کردی، دیگر نباید نگران روزی و رزق باشی. چرا که خداوند خودش رزاق است؛ پس با توکل جای نگرانی نیست. (قاسم فر، ۱۳۸۹) ذوالنون مصری در باب توکل می‌گوید: توکل از طاعت خدایان بیرون آمدن است و به طاعت یک خدا مشغول شدن است. (عطار، ۱۳۲۵)

غزالی معتقد است: توکل حالتی از احوال و ثمره ایمان است به توحید، معنی این حالت اعتماد دل است بر وکیل و استوار داشتن وی و آرام گرفتن به وی است. (غزالی، ۱۳۸۶) عالی‌ترین اندیشه‌های مولوی در خصوص توکل در داستان «بیان توکل و ترک جهد گفتن

نخجیران به شیر آمده است. (ژوزف، ۱۳۶۲)

رضا:

مقام رضا عبارتست از «آرام یافتن دل به احکام و دستوره‌های خداوند و موافقت آن به آنچه پسندیده و برای او اختیار کرده است». (انصاری، ۱۳۷۵)

ابن محمد دویم گفته است: رضا آن است که استقبال احکام الهی به فرح و شادمانی نمائی و میان مکروه و مرغوب فرق ننهی. (کاشانی، ۱۳۶۷)

ذوالنون مصری می‌گوید: رضا، شاد بودن دل است در تلخی قضا و ترک اختیار است پیش از قضا و تلخی نایافتن است بعد از قضا و جوش زدن دوستی است در عین بلا. (عطار، ۱۳۲۵) سنایی در رابطه با قضا و قدر الهی معتقد است که باید «تسلیم شد و دل به رضای آنها داد؛ این فرومایه‌ها هستند که در برابر قضا و قدر رضایت ندارند و وی حتی یکی از راه‌های خداشناسی را رضا در برابر قضای الهی می‌داند. (قاسم فر، ۱۳۸۹)

مولوی در بحث رضامندی از قضای الهی آنقدر افراط کرده که می‌گوید: اگر قضای الهی بر کفر باشد آن را هم می‌پذیرم. (قاسم فر، ۱۳۸۹)

نتیجه‌گیری:

حال و مقام هر کدام تعاریف جداگانه‌ای دارند که حال در واقع احساسات صوفی عطیه خداوند است و برای این گفته‌اند: طلب حال پس از زوال آن محال است؛ مقام هم مجاهدت بنده و بریدن از همه و پیوستن به خداوند است. تصوف در آغاز رسوم خاصی نداشت و به صورت زهد و اعراض از دنیا ظهور کرده و می‌توان گفت که تصوف یک واقعه اجتماعی و فکری مهم برای مسلمانان بعد از اسلام است و صوفیان یکی از فرقه‌های فعال اسلامی است که در حیات ادبی مسلمانان تاثیر چشم‌گیری به جا گذاشته‌اند و در کل می‌توان گفت که تصوف نظم و نثر زبان فارسی را رونق به سزایی بخشیده است. همچنین درصد بیشتری از عارفان انواع حال و مقام را در اشعار و آثار خود به نحوی معنی کرده‌اند و هر کدام به نسبت خود تاثیر زیادی در عرفان و تصوف دارند و شعرای عرفانی توانسته‌اند تصوف را با تمامی ابعادش وارد شعرشان کنند که در تاریخ ادب و عرفان هر کدام از این عارفان در نوع خود منحصر به فرد هستند و اینها شاعران و عارفانی هستند دریاوار، و اگر شاعری دیگر موجی از این دریا گرفته باشد به این دلیل است.

## منابع و مأخذ:

- ۱- انصاری، قاسم، (۱۳۷۵)، مبانی عرفان و تصوف، تهران: انتشارات طهوری.
- ۲- امینی نژاد، علی، (۱۳۹۰)، آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی، تهران، انتشارات سمت .
- ۳- جعفری، محمدتقی، (۱۳۸۹)، عرفان از دیدگاه اسلام، تهران، انتشارات موسسه تدوین و نشر آثار استاد علامه محمد تقی جعفری .
- ۴- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۶۶)، نفحات الانس، تصحیح: مهدی توحیدی پور، تهران: انتشارات محمودی.
- ۵- حسینی، مریم، (۱۳۸۸)، ثنای سنایی، تهران: خانه کتاب.
- ۶- حلبی، علی اصغر، (۱۳۵۴)، شناخت عرفان و عرفان ایرانی، تهران: انتشارات زوار.
- ۷- ربیعی، شمس الدین، (۱۳۹۰)، شرح مبسوط بر مثنوی معنوی مولوی، تهران: انتشارات آبی.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۳)، ارزش میراث صوفیه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۹- ژوزف، ادوارد، (۱۳۶۲)، نخجیران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- سه‌روردی، شهاب الدین عمر، (۱۹۷۱)، عوارف المعارف تصحیح: محمود بن شریف، مصر: دارالکتب حدیثه.
- ۱۱- شبستری، محمود، (۱۳۸۲)، گلشن راز، به اهتمام: کاظم دزفولیان، تهران، انتشارات طلایه .
- ۱۲- طوسی، ابونصر، (۱۹۱۳)، اللمع فی التصوف، به تصحیح: رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات جهان.
- ۱۳- عطار، فریدالدین، (۱۳۲۵)، تذکره الاولیاء، به تصحیح: رینولد نیکلسون، طبع لیدن.
- ۱۴- غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۸۶)، کیمیای سعادت، به تصحیح: حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۵- غنی، قاسم، (۱۳۶۶)، بحث در احوال و آثار حافظ، تهران: انتشارات مجلس.
- ۱۶- غنی، قاسم، (۱۳۲۲)، تاریخ تصوف در اسلام، تهران: انتشارات بانک ملی.
- ۱۷- فنایی اشکوری، محمد، (۱۳۹۶)، درآمدی بر تاریخ و فلسفه اسلامی، تهران، انتشارات سمت .
- ۱۸- قاسم فر، قاسم، (۱۳۸۹)، هم اندیشی سنایی و مولوی با مقایسه حدیقه الحقیقه و مثنوی معنوی، تبریز: انتشارات مثنوی.
- ۱۹- قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۸۱)، ترجمه رساله قشیریه، به تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۰- کاشانی، عزالدین، (۱۳۶۷)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح: جلال الدین همایی، تهران: انتشارات زوار.
- ۲۱- کاشانی، عزالدین، (۱۳۸۱)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح: عفت کرباسی و محمدرضا برزگر، تهران: انتشارات زوار.
- ۲۲- مطهری، مرتضی، (۱۳۹۵)، کلیات علوم اسلامی منطق و فلسفه، تهران، انتشارات صدرا .
- ۲۳- نقوی، میرخلیل، (۱۳۸۷)، عرفان و عرفان اسلامی، تبریز: انتشارات احراز.

۲۴- نويا، پل، (۱۳۷۳)، تفسير قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه: اسماعیل سعادت، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.

۲۵- هجویری، علی، (۱۹۲۶)، کشف المحجوب، به تصحیح: ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران: انتشارات طهوری.

۲۶- یثربی، سید یحیی، (۱۳۹۲)، عرفان نظری، قم، انتشارات بوستان کتاب قم.